

## شعله های قیام آذربادگان هرچه فروزنده تر باد

علي سالاري

باشکست جنبش اصلاح طلبی دوم خرداد و پایان پروژه اصلاح طلبی حکومتي، جنبش آزادیخواهی مردم ایران، بار دیگر از چهارگوشه ایران، زبانه کشیده است. آذری های آزاده، بار دیگر، نقش پیشاهنگ خود، در همه سرفصلهای دوران ساز تاریخ کهن ایران زمین، همراه با آرش هنگام تسلط یونانیان، همپای بابک علیه سلطه خلفای عرب، علیه غارتگری های مکرر عثمانی ها و دست اندازی روسها، همراه با ستارخان و باقرخان و شیخ محمد خیابانی در بثمر رساندن انقلاب مشروطه، و با حنیف نژاد و گل سرخی و موسی خیابانی در انقلاب ضد سلطنتی، بار دیگر، یاد شهر اسطوره ای آزادیخواهی و آزادیخواهی تاریخ ایران را در اذهان زنده کرده؛ حاکمان مستبد دین فروش را به هراس، و عاشقان آزادی و دموکراسی را امیدوار نموده اند.

شعله ور شدن مبارزات اقوام ایرانی از خراسان و خوزستان و سیستان بلوچستان، تا آذربایجان و کردستان، آنهم در شرایطی که رژیم مواجه با ماکزیم فشار منطقه ای و بین المللی بر سر برنامه اتمی اش می باشد، معنا و مفهوم ویژه ای یافته، و دارای خواستگاهها و تبعات گوناگون می تواند باشد.

مقدمتاً، باید یادآوری نمود که عناصر اصلی تشکیل دهنده هویت ایرانی عبارتند از فرد، فامیل، ایل و قبیله، قوم و نژاد، مذهب، ایدئولوژی و دموکراسی خواهی. در شرایط عدم تمکین حاکمیت به بالاترین خواسته مردم ایران یعنی دموکراسی، باعث سر برآوردن چالش های گوناگونی در همه لایه های اجتماعی، قومی، مذهبی و ایدئولوژیک موجود در ایران شده است؛ عبارتی، هر چه رژیم ولایی در رأس بسوی تمرکز گراییده، در قاعده حرم، گسست، تفرقه و تشتت بیشتر را باعث گردیده است. حال آنکه در نظام دموکراسی، درست برعکس، استحکام ملی و وحدت مردم، در قاعده حرم قدرت، ناشی از قدرت آنان در تغییر مسالمت آمیز و ادواری حاکمان، آنهم در انتخابات آزاد و منصفانه می باشد. دولت در نظام دموکراسی متعلق به مردم است، حال آنکه در نظام مطلقه ولایی، حاکمان چوپانان دائم العمر و رعیت گوسفندان محکوم به اطاعتند.

حال که در چهارچوب نظام مطلقه ولایی سخن از رفع تبعیض، روءیایی بیش نمی نماید، علاج این معضل را در کجا باید جست؟ نخست باید بخاطر سپرد که دموکراسی، به تجربه، تنها نظام قادر به حل مشکلات قومی، نژادی، مذهبی و ایدئولوژیک است، و مشکل تبعیض از هر نوع، صرف تأسیس یک نظام سیاسی متکی بر قوم و مذهب و یا ایدئولوژی حل نمی شود. کما اینکه شاهد بودیم چطور در دولت خودگردان فلسطین در دوره عرفات، و یا دولت خودگردان قبیله ای کردستان عراق، عدم بکارگیری پرنسب های دموکراتیک منجر به افزایش فساد اداری و مالی صاحبان قدرت شده و موجبات بالاگرفتن اعتراض روشنفکران و روزنامه نگاران را فراهم کرد. واضح است که آزادیخواهان ایرانی در استانهای مرزی به این بدیهیات سیاسی بخوبی اشراف دارند. منظور از این یادآوری، تأکیدی بر این ضرورت است که برغم ادعاهای ملامهای حاکم و مزدورانشان، که مانند رژیم شاه، اعتراضات مردم را به بیگانه نسبت می دهند، بر این خواست و نیاز مقدس همه ایرانیان باید پافشاری نمود که پیام مشترک این اعتراضات همانا رفع تبعیض قومی، مذهبی، جنسی، و فرهنگی، یعنی تحقق آزادی و دموکراسی در ایران است.

در همینجا لازم است اضافه شود که دیدگاهها و برداشتهایی که عمدتاً از طرف حامیان رژیم دامن زده می شود و هویت ایرانی را صرفاً به دو عنصر ناسیونالیسم و مذهبی محدود می کنند، ناقص و نارسا می باشند. همینطور دیدگاههایی به ارث رسیده از دوران شکوفایی روشنفکری چپ و حزب توده که هویت ایرانی را صرفاً به مقابله سنت و مدرنیته محدود می کنند، بسیار ساده سازانه، کلی و نارسا هستند. این هردو سنت، ریشه در همان روش شناخت مبتنی بر تضاد و یا دوآلیته (سیاه و سفید، بهشت و جهنم، مومن و کافر، دوست و دشمن) برخی از فلاسفه مذهبی و یا ضد مذهبی دارند. از این هر دو روش شناخت، در بررسی مسائل دائماً پیچیده تر شونده مربوط به انسان و جامعه باید اکیداً پرهیز نمود، و بجای کلمه "دوگانگی" و "تضاد"، اصطلاحات "چندگانگی"، "چند وجهی" و "تنوع" را مورد استفاده قرار داد و جا انداخت. درست مثل جامعه چند ملیتی، با تنوع فرهنگی، چند زبانی، و دولت چند لایه ای (شهر، استان، و مرکز- با احزاب، نهادهای دموکراتیک غیر دولتی). همانطور که در عمل شاهدیم، نفي تنوع، در عمل، باعث تفرق، ولي متقابلاً برسمیت شناختن این چندگانگی ها باعث وحدت و اقتدار فرد و جمع و ملت ها می شود.

در کشورهای جهان سوم، بویژه در مورد ایران، که بعلت وجود نفت، کارگران اکثراً جیره خوار دولت بوده و دهقانان و کشاورزان نیز نیازمند حمایت های ارگانهای دولتی بوده اند، بسیار دیده می شود که مارکسیست ها در بررسی و فهم مسائل، در چهارچوب تئوریک خود، دچار مشکل عمده ای شده و گاهاً، ای بسا عقب مانده تر از مدعیان مذهب، به دامن تضادهای قومی در غلتیده اند. این طیف از باصطلاح روشنفکران و مارکسیست ها، مواضع ضد ملی خود را، با فرار به جلو، تحت عنوان دفاع از انترناسیونالیسم توجیه کرده و می کنند. حال آنکه اساساً اتحادهای منطقه ای و بین المللی بر بنای مرزهای دولت - ملت، آنها بعد از تحقق دموکراسی، امکانپذیر شده، نه بر ویرانه آنها. متقابلاً، ایده های قالبی و غیر دموکراتیک انترناسیونال در بلوک شرق، خود منجر به فروپاشی دولت - ملت ها و افزودن مرزهای بیشتر بر مرزهای پیشین گردید. عبارتی محصول نهایی انترناسیونالیسم ایده آلیستی مدعیان چیزی جز ناسیونالیسم قومی نبود. بنابراین، آنچه که به مبارزه و مجاهدت مردم ایران اصالت و ارزش و آینده داری می دهد، مضمون دموکراتیک و سراسری آنست نه بازگشت به مرزبندی ها و اشکال پیش از ایران باستان.

در شرایط کنونی کشور، تهدید تمامیت ارضی کشور و رشد گرایشات ناسیونالیسم قومی، و انترناسیونالیسم ایدئولوژیک، همان مدعیان امت واحده و خلافت اسلامی، در حاکمیتند و بس. این واقعیت مسئولیت مضاعفی بر دوش نیروهای آزادیخواه، دموکرات و وطن دوست سراسر کشور قرار می دهد تا بر تلاش و کوشش خود برای غلبه بر اشکال مختلف تحجر و قهقراي مذهبی، قومی و ایدئولوژیک، بیش از پیش، بیافزاییم.

هموطنان ما در استانهای مرزی، عموماً و عمدتاً، از همسایگانیشان در آنسوی مرز، در وضعیت بهتر و شرایط مطلوب تری از هر نظر قرار داشته اند. طی حاکمیت ولایی، این معادله متاسفانه تغییر کرده است. چنین پدیده ای، انگیزه های جدایی را تشدید کرده و قوت بخشیده است. بعلاوه، دست اندازی های رژیم، طی دوران حاکمیتش، در امور داخلی کشورهای همسایه نیز مزید بر علت شده، دولت های کشورهای همجوار ایران را نیز واداشته است که متقابلاً از گرایشات قومی در مرزهای خود با ایران، عمدتاً بطور غیر رسمی، حمایت کنند، تا اقدامات غیر مسئولانه رژیم مدعی رهبری مسلمانان را خنثی سازند.

نکته قابل تأمل دیگر، مربوط به رویکرد رژیم در راستای "حفظ نظام" می باشد. مقدمتاً، از آنجا که رژیم ولایی متعلق به گذشته است، لاجرم از شیوه های حکومت داری گذشته، بویژه دوران پادشاهان قاجار، در سیاست خارجی بهره می گیرد. عموم نظام های شاهنشاهی و امپراطوری پیشین، منجمله ایرانی ها، جنگ و پیشروی مستمر و تسخیر سرزمین های دیگر را لازمه بقای خود می دانستند. چرا که قتل بیشتر بر قدرت آنان و غارت بیشتر بر ثرویشان می افزود. اروپائیان تنها بعد از جنگ های طولانی داخلی، جنگ های استعماری و دو جنگ جهانی، در این شیوه حکومت داری تجدید نظر کردند. این دولت ها، اگر چه در سیاست خارجیشان هنوز استثمارگر باقی مانده اند، ولی در سیاست داخلی، تضمین اقتدار ملی و حفظ تمامیت ارضی خود را، تنها در انتقال قدرت به مردم یافته اند. در سیستم دموکراتیک، احزاب رقیب، بمنظور جلب رضایت مردم، با ارائه برنامه های هرچه کارشناسه تر و قابل قبول تر، برای حل مسائل و جلب رضایت مردم رقابت می کنند، تا بتوانند برنده انتخابات شده و برنامه های خود را، که به مردم وعده داده اند، عملی سازند. عبارتی، خواستها و نیازهای مردم در کادر نهادهای مدنی، احزاب سیاسی و رقابت مسالمت آمیز و انتخابات آزاد، پاسخ می گیرد. حال آنکه، در جمهوری اسلامی قضیه درست برعکس است. ایران یک قدرت متوسط منطقه ای در خاورمیانه ایست که قدرتهای بزرگ جهانی در آن منافع حیاتی دارند. بهمین دلیل آنها امپراطوری عثمانی را از سر راه برداشتند. بنا براین قدرت مانور خارجی ایران، همانطور که در جنگ ایران و عراق شاهدش بودیم، بسیار محدود است.

با مقدمه فوق می خواهم اضافه کنم که در یک بررسی بسیار کلی، مستبدین ولایی حاکم بر ایران، بقای رژیم خود را در پی گیری یک استراتژی سه وجهی یافته اند. این استراتژی عبارتست از: کشتار، ترور و سرکوب مخالفین و منتقدین (در داخل و خارج)؛ ترویج بی ثباتی در کشورهای مسلمان منطقه، (بویژه همسایگان ایران، با حمایت از تندروهای مذهبی)؛ و نهایتاً حراج سرمایه های ایران به شرکت های تجاری و باج دهی به کشورهای بزرگ صنعتی، بمنظور کسب حمایت برای پیشبرد سیاست مماشات با رژیم. عبارتی، رژیم سیاست سرکوب ایرانیان مخالف و منتقد، و نیز ترویج بی ثباتی در منطقه با حمایت از تندروهای مذهبی در کشورهای اسلامی را توانسته است با باج دهی به شرکت های خارجی و کشورهای های بزرگ صنعتی، آنها را با بکارگیری همان سنت "موازنه مثبت" دوران قاجار، به پیش ببرد. باصطلاح روشنتر، باج دهی به قدرت های بزرگ، حق سکوتی بوده است برای ترویج تروریسم و بی ثباتی در منطقه و بطور همزمان، سرکوب مخالفین و منتقدین داخل کشور. اینها همه در راستای تحقق رویای امپراطوری اسلامی معنا می یابد. ولی، با

آمدن احمدی نژاد، اوج گیری بحران اتمی، و نیز اوج گرفتن اعتراضات اجتماعی در سراسر ایران، ادامه دادن به این استراتژی بقا برای رژیم بسیار پرهزینه شده است. رژیمي که در میان مردم خودش پایگاه نداشته باشد و برای کشورهای منطقه خط و نشان بکشد و در سطح بین المللی بدنبال شاخ و شانه کشیدن باشد و بقول آخوندها مصداقي جز همان "الغریق یتشیت بکل حشیش" نمی یابد. کشورهای بزرگ صنعتی امروزه متنبه شده اند که بقای این رژیم دیگر به دخلش نمی ارزد، و تاریخ مصرف حربۀ بنیادگرایی برای بزانو آوردن ملت های مسلمان در خاورمیانه، حد اقل در ایران پایان رسیده است.

تا همین اواخر، اسباب توجیه سرکوب و سانسور در داخل کشور، برای رژیم، بافتن توجیحات دینی بوده است، اخیراً سوس ملی گرایی نیز بر آن افزوده شده است. علت این چرخش نیز نه از سر دلسوزی برای ملک و ملت، بلکه بدلیل ته کشیدن ظرفیت سوء استفاده از نام مذهب در میان اکثریت ایرانیان بوده است. حالا رژیم می خواهد حلقۀ وصل دیگری که مردم ایران را بهم پیوند می دهد را نیز بر سر آنان آوار کند. بنابراین همانطور که مسلمانان دگر اندیش در مرحله قبل ثابت کردند که برداشتهای افراطی این دین فروشان ریایی تمام اسلام و روحانیت نیست، اقوام و تیره های مختلف ایرانی نیز در این مرحله باید، همگام با جنبش سراسری برای آزادی و دموکراسی، حساب این وطن فروشان را از میهن پرستی و عرق ملی جدا سازند.

نکته قابل تأمل دیگر مربوط به جایگاه پر برکت "بحران" در استراتژی "حفظ نظام" است. رژیم پاسدار-ملا- نفتی حاکم برای جلوگیری از وقوع بحرانهایی غیر قابل کنترل، پیوسته و پیشاپیش به بحران سازی و مدیریت بحران ها می پردازد. بر این سیاق فکر می کنم در تعریف مرسوم و موسوم به "بحران زا و بحران زي" بودن رژیم نیز باید تجدید نظر کرد. چرا که در آن تعریف گویا زندگی در بحران از ماهیت این رژیم ناشی می شود. حال آنکه در این نگرش "بحران سازی و مدیریت بحران" اصلاً ضامن ادامه بقای رژیم بوده است. این استراتژی باصطلاح فرار به جلو، عمداً توسط رژیم بکار گرفته می شود تا از وقوع بحران های غیر قابل کنترل در آینده پیشگیری کرده باشد. منظور این نیست که خدای نکرده مردم محروم و جوانان پرشور مخالف رژیم را متهم کرده باشم. منظور اینست که باید واقف بود که در شرایط فشار روزافزون خارجی بر سر برنامه اتمی رژیم، در شرایطی که سربازان آمریکایی در چهارسوی مرز ایران مستقرند، با احتمال زیاد رژیم بدش نیاید که پتانسیل اعتراض استانهای مرزی را پیشاپیش برانگیخته و سرکوب کند تا در صورت وخیم تر شدن اوضاع، و یا وقوع درگیری خارجی، مناطق مرزی کشور پیشاپیش نظامی شده و عناصر موثر مخالف و منتقدش دستگیر شده باشند. این استراتژی رژیم را پیش از هر کس نیروهای سیاسی عمده در انقلاب ۱۳۵۷ تجربه کرده و بخوبی بیاد دارند؛ آنجا که تندروهای خط امامی آن دوران، که بسیاری از آنان، خوشبختانه، اصلاح طلبان امروزند، پیش از اینکه مجاهدین و هم پیمانانشان به نیروی عمده و تعیین کننده ای در سرنوشت کشور مبدل گردند، اول با چاقو و چماق و بعد هم با سلاح و فتوای خمینی آنها را به درگیری و جنگ مسلحانه کشاندند تا از شر این اصلی ترین نیروی مخالف خود راحت شوند.

با علم به این سیاست های ضد انسانی و ضد اخلاقی رژیمي که مدعی خدا و پیامبر و امامان است، شاهد بوده ایم که چطور رژیم استبداد ولایی، حیات خود با قلع و قمع و شکار مخالفانش، انهم پیش از آنکه آن مخالفین به نیروی بالقوه و تأثیر گذاری در سرنوشت سیاسی کشور مبدل شوند، ادامه داده است. مگر بعد از سی خرداد سال شصت حزب توده و سازمان فدائیان اکثریت، و در شرایط بعدی جبهه ملی و نهضت آزادی، بعد هم قربانیان قتل های زنجیره ای، و در ادامه آن ملی - مذهبی ها اعلان جنگ مسلحانه کرده بودند؟ ای بسا به مخیله آنان نیز خطور نمی کرد که ممکن است هدف سرکوب رژیم قرار گیرند. امروزه هم که بهانه های پیشین برای نظامی کردن فضای جامعه از رژیم سلب شده، دولت مهروزی قاتلان حرفه ای، با تمسک به بهانه مبارزه با بد حجابی، جو شهرهای مرکزی را امنیتی و نظامی نگهباندارند. در شهرهای مرزی نیز چه بهانه ای بهتر از بدست دادن بهانه مبارزه با تجزیه طلبی، برای سرکوب پتانسیل اعتراض مردم، قبل از اینکه به نقطه غیر قابل کنترل برسد. پاسداران نظامی روشن است که از مفهوم قدرت جز سبقت نظامی آنرا انهم با سرکوب روز افزون و برقراری حکومت نظامی نمی توانند دریابند. از آنجا که هدف اینبار سرکوب رژیم مردمند و نه روشنفکران و نیروهای سیاسی، بنظر می رسد که چنانچه این اعتراضات مردمی رهبری دموکراتیک و سراسری خود را باز یابد، بسرعت می تواند به تظاهرات و اعتراضات سراسری ارتقاء یافته، از کنترل رژیم خارج شده و به تغییر تمامیت رژیم راه بیرد. جا دارد تا اپوزیسیون آزادیخواه و دموکراسی طلب ملاها، بویژه در خارج از کشور، در پی انتلافهای هرچه گسترده تر برآمده و پیش از آنکه جامعه بیش از این بدامن گرایشات قومی و عشیرتی فرو غلتد، به مبارزات مردم ایران در داخل کشور یاری رسانده و آنان را سمت و سو دهند.

نتیجه گیری نهایی بدلیل وجود شکافهای گوناگون قومی، مذهبی، ایدئولوژیک در جامعه ایران، ناشی از حاکمیت رژیم مبتنی بر تبعیض، استبداد و سرکوب، جامعه ایران در شرایط بالقوه انفجاری قرار گرفته است. بالاگرفتن درگیری های قومی و مذهبی در ایران، اگر در مسیر دموکراسی کانالیزه نشود، می تواند به شکافهای لاینحل درونی در جامعه ایران منجر شده، تهدید فروپاشی ایران را در چشم انداز قرار دهد. در چنین شرایطی بجاست تا کلیه نیروهای آزادیخواه و دموکراسی طلب داخل و خارج کشور، و نیز کشورهای صنعتی و همسایگان ایران:

اولاً، جانب مردم ایران و نه آخوندهای حاکم را بگیرند.

دوماً، مبارزات آزادیخواهانه و دموکراسی طلبانه ایرانیان از فقدان آلترناتیوی دموکراتیک، سراسری و مورد اتفاق عموم نیروهای سیاسی آزادیخواه و دموکراسی طلب، چه در داخل و چه در خارج از کشور، رنج می برد. تمام نیروهایی است که خود را ملزم به رعایت پرنسیب های دموکراتیک و حقوق بشر می دانند، لازم است در جهت رفع این کمبود بکوشند.

سوماً، وجود حاکمیتی مبتنی بر برداشتی افراطی از مذهب، و متقابلاً وجود اپوزیسیونی ایدئولوژیک و اتوریته طلب، هردو مسئول سرخورده شدن جامعه و رشد گرایشات تجزیه طلبانه در جامعه می باشند. بجاست تا اپوزیسیون دموکرات رژیم در داخل و خارج از کشور با بلند نظری، در پی تدوین مرزبندی ها و شکل بندی های نوین به اتحادهای سراسری برای پاسخ به مسائل امروز جامعه ایران همت گمارده و با رهبری شورایی، انتخابی و دوره ای، به مطالبات و مبارزات مردم ایران سمت و سوی دموکراتیک داده، فرصت میوه چینی را از بدخواهان ایران سلب کنند.

کشورهای صنعتی غرب و آمریکا را باید مجاب کرد تا حق مردم ایران نه برای داشتن انرژی هسته ای، بلکه برای مقاومت جهت تحقق آزادی و دموکراسی را برسمیت شناخته و عمده ترین نیروی اپوزیسیون رژیم آخوندی، یعنی مجاهدین خلق ایران، را از لیست تروریستی خود خارج سازند. وزارت خارجه آمریکا که برای گفتگو با رژیم ملاها شرط تعیین کرده است، بجاست تا اتهامات و شروط خود را در مورد مجاهدین نیز بالصراحه اعلام کنند تا این بخش از اپوزیسیون ملاها، نیز قادر به ادامه فعالیت سیاسی آزاد گشته و به سهم خود مانع تعمیق شکافهای قومی و مذهبی در ایران گردند.

در تظاهرات اعتراضی مردم مهاباد، اهواز، سیستان و بلوچستان، و قیامهای اخیر مردم در شهرهای آذربایجان و کردستان، عده زیادی از هموطنانمان دستگیر و زندانی و نیز عده ای مجروح و شهید شده اند. باید رژیم را وادار کرد که زندانیان را آزاد و عاملین تیراندازی و قتل مردم را به دادگاه کشیده و مجازات کند، در غیر اینصورت آنچه که امروز در مقاومت مدنی مردم، به شکل خسارت به اموال و اماکن دولتی بروز کرده است، در قدم بعدی لاجرم به درگیری مسلحانه، به منظور مجازات عاملین سرکوب مردم، ارتقاء خواهد یافت. آخوندهای حاکم باید بخاطر بسپرند که اگر ایران بعد از جنگ جهانی اول و در زمان اشغال متفقین تجزیه نشد، بدلیل فشار بویژه آمریکا بر انگلیس و بعد هم بر روسها - که تاسطح تهدید پیش رفت - بود. در شرایط کنونی، هیچ کدام از کشورهای منطقه و نیز غرب و آمریکا از آوندها دل خوشی ندارند و در صورت بالاگرفتن آتش درگیری های قومی، جانب رژیم بنیادگرا و مستبد حاکم را نخواهند گرفت.

چشم اسفندیار تمامیت ارضی ایران، نظام استبدادی مبتنی بر تبعیض مذهبی حاکم بر تهران است و نه مردم قهرمان تبریز و مهاباد و اهواز و زاهدان، که در سراسر تاریخ، صاحبان اصلی این مرز و بوم و خار چشم دشمنان آن بوده اند.

یکشنبه، 28/05/2006

G\_alisalari@hotmail.com

قابل توجه دوستان، می توانید نوشته های مرا در وبلاگ "گذار به دموکراسی" به آدرس: <http://www.gozarbedemocracy.blogspot.com>

دنبال کنید

